

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نباتی  
۰۱ مارچ ۲۰۱۴

## جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

۳

۵

### بخش سوم ، صلح مسلح

"فیلیپ سنودن" که بعدها لقب اشرافی "ویسکنت سنودن" را می گیرد و وزیر کابینه انگلستان می شود زمانی درباره پیمان ورسای گفته بود :

"این پیمان می بایست که راهزنان ، امپریالیستها و میلیتاریستها را راضی می ساخت . این پیمان همچون تند باد مرگی بود که امیدهای کسانی را که انتظار داشتند جنگ پایان پذیرد و صلح پایدار برقرار گردد ، نقش بر آب کرد . این یک پیمان صلح نیست بلکه اعلان یک جنگ دیگر است . این پیمان خیانت به دمکراسی و سقوط در دامان جنگ می باشد و منظورهی متفقین را به خوبی نمایان می سازد ."

شنیدن این حرفها از زبان یک کارگزار سیاستهای استعمارکننده، فراتر از هر چیز نشاندنده یک واقعیت تلخ بود . برای تثبیت "حکومت واحد جهانی" یک جنگ جهانی کفایت نمی کرد! به همین دلیل نیز بدرستی "پیمان صلح ورسای" اعلان یک جنگ خانمانسوز دیگر بود . جنگی که دنیا را زیاد در انتظار خود نگذاشت . بررسی رخدادهای بیست و یکساله حد فاصل پایان رسمی جنگ اول و آغاز رسمی جنگ دوم ، نقش عمده ای در شناخت ماهیت واقعی روندی دارد که جهان را به نقطه کنونی آن رسانیده است .

با انعقاد "پیمان ورسای" یک واقعیت ، خود را به طراحان "نظم نوین جهانی" تحمیل می کند . دنیای سرمایه داری هنوز آمادگی پذیرش رهبری بلامنازع "پول" را ندارد ! هنوز آنچه که دست بالا را دارد " قدرت نظامی و اقتصادی" است .

"پیمان ورسای" نشان داد که علی رغم اقتدار بی چون و چرای مالی ایالات متحده و مقروض بودن تمامی دنیای کهن به او ، با اینحال انگلستان به هیچ وجه حاضر به واگذاری رهبری به امریکا نیست . هر چند روباه پیر می داند که بدون انطباق خود با شرایط تازه و گریز مداوم از شاخ به شاخ شدن مستقیم با امریکا در عین رقابت دائم ، شانس چندان برای حفظ منافع گسترده خود در ابعاد جهانی ندارد . در هر صورت تصادم میان دو "قدرت" اجتناب ناپذیر بود .

با پایان جنگ نبرد سیاسی برای تثبیت حاکمیت بلامنازع امریکا بر جهان از حیطة نظامی به پهنه نبرد مالی منتقل می شود . دولت امریکا "اهرم مالی" را برای تحقق بخشیدن به هدفی که با جنگ بدان دست نیافته بود وسیعاً به کار می

اندازد. یک نگاه گذرا به آمار و ارقام منتشر شده در دهه سوم قرن بیستم میلادی، در کنار بررسی روندی که نهایتاً به شعله ور شدن آتش یک جنگ خانمانسوز دیگر منجر شد، نشان می دهد که چگونه "پول" به عامل تعیین کننده در سیاست جهانی مبدل می شود و همراه با خود یارازیتنهائی را بالا می آورد که صاحبان این پول بوده و "طبقه ویژه ای" را شکل می دهد که هم "ایدئولوژی ویژه" دارد و هم متعلق به "نژاد ویژه ای" است! به این طبقه ویژه در سطور آینده خواهیم پرداخت.

پیش از شروع "جنگ جهانی اول"، امریکا مبلغی حدود سه تا پنج میلیارد دلار به اروپا بدهکار بود. پس از پایان جنگ نه تنها این بدهی ها پرداخت شده اند که یک قلم ده میلیارد دلار نیز طلب "بانکداران" ایالات متحده از اروپای ویران شده می باشد. هشت سال بعد، مطالبات "بانکداران نیویورک" از اروپا از مرز ۲۵ میلیارد دلار نیز گذشته است. بازرگانی خارجی امریکا نیز در دوران جنگ توسعه می یابد و تا حدودی جای بازرگانی انگلیس و المان را می گیرد. همچنین دوسوم طلای جهان و مقادیر هنگفتی اسناد وامهای دولتی و اوراق بهادار کشورهای مختلف دنیا در امریکا جمع می شود.

آمار مربوط به سال ۱۹۲۷ نشان می دهد که مجموعه ثروت ملی امریکا تنها در ظرف مدت ۱۵ سال یعنی در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۷، علی رغم تأمین هزینه های جنگ به ویژه از مقطع سال ۱۹۱۷، از ۱۸۷۲۳۹ میلیون دلار به ۴۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. سرمایه گذاری ایالات متحده فقط در امریکای لاتین که در سال ۱۹۲۶ چیزی حدود ۴ میلیارد دلار بوده است پس از تنها سه سال به پنج و نیم میلیارد دلار در سال ۱۹۲۹ می رسد. در همین دوران ایالات متحده به تنهائی ۸۷ درصد اتومبیل های جهان، ۷۱ درصد نفت دنیا و ۴۳ درصد مجموعه ذغال سنگ جهان را تولید می کند.

چرخه مالی دوران پس از جنگ بدین گونه بسته می شد که قدرتهای فاتح اروپا بازپرداخت وامهای هنگفتی را که به ویژه در دوران پایانی جنگ از امریکا گرفته بودند، می بایستی که از محل غرامات جنگی پرداخت شده توسط دول مغلوب، تأمین نمایند. مشکل اینجا بود که کشورهای مغلوب به هیچ وجه توانائی پرداخت غرامات جنگی را نداشتند. در قرارداد صلح و رسای هیچ رقم دقیقی برای این غرامات تعیین نشده بود اما در کنفرانس های بعدی که تشکیل شد مبلغ نجومی شش میلیارد و ششصد میلیون لیره استرلینگ را به عنوان خسارت و غرامت جنگی تعیین کردند که می بایست در اقساط سالیانه پرداخت شود. برای هیچ کشوری پرداخت چنین مبلغ هنگفتی میسر نبود و برای المان مغلوب و ویران شده به طریق اولی! در اینجا دوباره بانکداران نیویورک وارد شده و اینبار پرداخت وام به طرف مغلوب را آغاز می کنند.

این وام دادن و وام گرفتن به صورت پرداخت پول نقد و یا طلا نبود. بلکه تنها به صورت انتقال اسناد و در کادر یک بوروکراسی اداری انجام می پذیرفت! یعنی دولت امریکا مبلغی اعتبار برای المان قائل می شد و المان نیز این اعتبار را به متفقین منتقل می کرد و آنها نیز دوباره آن را به بانکداران امریکا انتقال می دادند. عملاً در هیچ کجا پولی جابه جا نمی شد. فقط مقداری ارقام در دفاتر و اسناد وارد و خارج می گردید! از این طریق یک چرخه شیطانی مالی بسته می شود که سرنوشت غالب و مغلوب جنگ را به سرنوشت بانکداران امریکائی پیوند می زند. از این نقطه، پارامتر جدیدی وارد معادلات بین المللی می شود که هم عرض با قدرت نظامی و اقتصادی، به تحولات جهانی سمت و سو می دهد.

فشار ایالات متحده برای عقب راندن امپراتوری بریتانیا با اتکاء به "اهرم مالی" دولت انگلیس را در آستانه ورشکستگی قرار می دهد. قطع موقتی وام به المان باعث وقفه در پرداخت غرامات دولت مذکور به متفقین می گردد. متعاقب آن بازپرداخت وامهای متفقین به بانکداران امریکائی متوقف می شود.

کشورهای اروپائی می کوشیدند تا موضوع وامها را با پرداخت غرامات جنگی مربوط سازند و خواهان رسیدگی مشترک به این دو مقوله در ارتباط با یک دیگر بودند. در مقابل دولت امریکا به دلایل کاملاً واضح با این امر مخالفت می کرد و مصرانه خواهان بازپرداخت پول خود می شد. این روش امریکا در اروپا خشم فراوانی را به وجود می آورد. در فرانسه گفته می شد که پولهای قرض شده از امریکا برای منظور مشترک جنگ صرف گردیده و اصلاً نباید به مثابه قرض عادی تلقی گردد. در انگلستان کار به جایی می رسد که امریکا به "شیلوک"، رباخوار یهودی نمایشنامه "تاجر ونیزی" اثر معروف ویلیام شکسپیر تشبیه می شود. در این نمایشنامه، شیلوک به جای وامی که یک بازرگان رقیب از او گرفته و توان باز پرداخت آنرا نداشت، تقاضای یک پوند گوشت بدن وی را می نماید!

در جنوری ۱۹۲۳ در واکنش نسبت به عدم پرداخت غرامات، نیروهای نظامی فرانسه و بلجیم، منطقه "رور" در المان را اشغال می کنند. پیش از آن منطقه "راین لند" نیز بر طبق پیمان ورسای از جانب متفقین اشغال شده بود. از سال ۱۹۲۴ به دنبال "برنامه دیویس"، امریکا پرداخت وام به المان را از سر می گیرد و به تبع آن پرداخت غرامات نیز روی روال عادی می افتد. یک سال بعد هم در ۱۹۲۵ فرانسه و بلجیم منطقه "رور" را تخلیه می کنند. در همین سال دولت انگلیس در مقابل تهاجم همه جانبه امریکا مجبور می شود که ارزش پوند را با همان قیمت سابقش به نسبت طلا حفظ کند. اینکار هر چند به طور ستراتیژیک در جهت منافع بریتانیا نبود اما تا مقطع جنگ جهانی دوم موقعیت لندن را به مثابه "پایتخت پولی جهان" حفظ کرده و به قیمت گزاف ضربه به صنایع داخلی انگلستان، عجاتاً جلوی انتقال مرکز مالی جهان به "نیویورک" را می گیرد.

### انفلاسیون و دِفلاسیون

کاهش ارزش پول در اروپای بعد از جنگ باعث می شود که بسیاری از کشورها سیاست "انفلاسیون" محدود را در پیش گیرند. "انفلاسیون" به زبان ساده یعنی چربیدن خرج به دخل. عدم توانایی یک دولت در پرداخت هایش باعث می شود که دولت مذکور دست به چاپ گسترده اسکناس بزند و به این ترتیب به تعادلی در دخل و خرجهایش دست می یابد. با اینکار هم حقوق های معوقه کارمندان دستگاه عریض و طویل اداری خود را می پردازد و هم قادر به باز پرداخت بدهکاریهای خود به سیستم بانکی داخلی می شود. از سوی دیگر با ارزانتر شدن بهای صادرات بخش صنعتی که حاصل پائین آمدن ارزش پول آن کشور می باشد، میزان فروش کالاهای صادراتی به یک باره روند صعودی پیدا کرده و به شکوفائی صنایع داخلی منجر می شود. ادامه این وضع باعث می شود که درآمد دولت بالا رفته و تعادلی میان دخل و خرج برقرار گردد. در این صورت دولت به سیاست دیگری دست می یازد که "دِفلاسیون" یا "دولاسیون" نامیده می شود و آن تثبیت ارزش واحد پول به نسبت طلا می باشد.

در میان کشورهای پیروز در جنگ مانند فرانسه و ایتالیا، سیاست "انفلاسیون" باعث سقوط ارزش "فرانک" فرانسه و "لیر" ایتالیا می شود. ابتداء ارزش واحد پول فرانسه از هر ۲۵ فرانک در مقابل یک پوند انگلیسی به ۲۷۵ فرانک رسیده و بعد هم در رقم ۱۲۰ فرانک تثبیت می گردد. در المان به عکس در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ "تورم" نامحدود" به وجود می آید که از طریق آن دولت موفق می شود که به قیمت نابودی طبقه متوسط، خود را از شر بدهی های داخلی اش راحت نماید.

در انگلستان وضع به عکس است . پس از جنگ وقتی که امریکا کمکهای خود را به انگلستان قطع می کند ، ارزش "پوند" نیز پائین می آید . در سالهای پس از جنگ دو راه در مقابل دولت بریتانیا وجود دارد . یا می بایست که پائین آمدن ارزش پوند را بپذیرد و یا به زور قیمت سابق آن را حفظ کند . راه حل اول به بهای صرف نظر کردن از رهبری مالی جهان و انتقال مرکز آن از "سیتی آو لندن" به "وال استریت" در نیویورک بود و راه حل دوم ، حفظ رهبری مالی جهان به بهای فلج شدن صنایع انگلستان به ویژه آسیب رسانی به صنایع ذغال سنگ و بیکاری و اخراج بی رویه کارگران این بخش بود .

دولت بریتانیا راه حل دوم را برمی گزیند و صنایع خود را فدای بانکداران می کند . انتخاب این راه حل اعتصاب گسترده کارگران معدن در ماه مه ۱۹۲۶ را به دنبال دارد که البته با ساخت و پاخت رهبران "کنگره اتحادیه ها" با صاحبان صنایع ذغال سنگ ، پس از چند ماه به شکست منتهی می شود . شکستی که نه تنها نصیب کارگران معادن ذغال سنگ که شامل تمام کارگران بریتانیا می گردد . از آن پس در موارد مختلف مزدها تقلیل می یابد و ساعات کار بالا می رود و دولت با استفاده از این پیروزی ، قوانین تازه ای در جهت تضعیف قدرت جنبش کارگری به ویژه برای جلوگیری از اعتصابات عمومی آینده به تصویب می رساند .

### رکود بزرگ و بحران جهانی

سال ۱۹۲۹ ، یک نقطه عطف در جهان سرمایه داری است . سال قدرتمندی علنی "پول" و تولد یک "طبقه ویژه" است که "صاحبان پول" می باشد . در این سال بانکداران نیویورک ، پرداخت وام به المان را به ناگهان متوقف می کنند . متوقف شدن پرداخت وام به المان ، بلافاصله موجب بروز بحران در آن کشور شده و به دنبال آن بسیاری از بانکهای المانی ورشکست می شوند . با متوقف شدن جریان پرداخت غرامات جنگی ، بحران به کشورهای فاتح جنگ در اروپا منتقل می شود و بدین ترتیب چرخه مالی دوران پس از جنگ به هم می ریزد .

۷

همزمان در اکتوبر ۱۹۲۹ ، بازار بورس نیویورک درهم می شکند . پیش از آن در یک "عملیات هماهنگ" بهای سهام به شکلی کاملاً غیرطبیعی و نامتناسب بالا برده می شود . این رسالت! را عناصر شناخته شده ای بر دوش می کشند که در بازار بورس و سهام به نام "اسپیکولانتها" معروف هستند . کار این پارازیتها پیش بینی و یا به عبارت دیگر پیشگویی بالا و پائین رفتن قیمت سهام در بازار بورس می باشد . مبنای کار "اسپیکولانتها" دو چیز است . تخصص و اطلاعات .

تا آنجائی که به مقوله "تخصص" برمی گردد ، تمامی "اسپیکولانتها" می بایستی که برای موفقیت در کارشان به این سلاح مجهز باشند . درست مثل بقیه حرفه ها و مشاغل اقتصادی و اجتماعی دیگر . به همین دلیل هم همانطور که در زمینه امور مالی و یا هنری به مشاوران امور مالی و یا مشاوران امور هنری مراجعه می شود ، در بازارهای بورس هم در زمینه خرید و فروش سهام به این عناصر رجوع می گردد . در این رابطه به میزانی که پیشگویی های اینان درست دربیاید به همان میزان اعتبار "اسپیکولاسیون" آنها بالاتر می رود .

و اما آنچه که در درستی "اسپیکولاسیون" نقش تعیین کننده دارد ، "اطلاعات" است که این یکی تنها در اختیار آن بخش از "اسپیکولانتها" می باشد که در یک رابطه ارگانیک با "صاحبان پول" قرار دارند . تصادفی نیست که بسیاری از رؤسای جوامع یهود در اروپا و امریکا به این شغل شریف ! اشتغال دارند . شغل اصلی ! "پاول اشپیگل" رئیس فعلی "شورای مرکزی یهودیان" در المان هم به اعتراف خودش همین است ! بگذریم ....

تمامی اطلاعات مربوط به امور صنعتی و بازرگانی خارجی و معاملات مهمی که در سطح بین المللی انجام می شد ، در اختیار بانکداران بزرگ بوده و هست ! آنها از روی اعتبارات اسناد و اوراق مبادلاتی که به دستشان می رسید با خبر می شدند که مثلاً بازرگانان المانی و یا بازرگانان فلان کشور چه قیمتی برای کالا های خود تعیین کرده و آنها را در کجا و به چه کسی فروخته است . شعبات و نمایندگیهای این بانکها در سراسر جهان می بایست که درباره تمام مؤسسات صنعتی و بازرگانی و توانائی های اقتصادی و میزان نفوذ سیاسی آنان در کشور مربوطه اطلاعات مکفی تهیه نمایند . چرا که جدا از مقاصد مشخص سیاسی در جهت سمت و سو دادن به روند تحولات در کشورهای مربوطه ، پذیرش اعتبار فلان مؤسسه ناشناس در فلان گوشه دنیا ، فی المثل توسط بانک انگلیس ، بدون این اطلاعات از اساس امکان پذیر نبود .

**این ضرورت و همبستگی ذاتی دو عنصر " پول " و " اطلاعات " در پروسه رشد خود به شکل گیری یک "سازمان اطلاعاتی ویژه " بین المللی می انجامد که اعضای آن بیش از آن که در خدمت کشورهای متبوع خود قرار داشته باشند ، ابزار تحکیم حاکمیت "طبقه ویژه" ای هستند که " زرسالاران یهود " نام دارد .**

تنها برندگان بحران عظیم جهانی و رکود بی سابقه اقتصادی در سال ۱۳۲۹ ، که به بیکاری یک قلم ۳۰ میلیون نفر تنها در اروپا و امریکا (کشورهای آسیائی به کنار) و ورشکستگی صدها بانک و مؤسسه اقتصادی و فقر و گرسنگی میلیونها نفر در سراسر جهان انجامید ، نیز در نهایت همین "طبقه ویژه" می باشد . در یک کلام ، رکود بزرگ اقتصادی و بحران عظیم جهانی در سال ۱۹۲۹ ، حاصل کودتای جنایتکارانه "سرمایه متمرکز یهود" علیه کل سرمایه داری جهانی بوده است . از این نقطه به بعد "سرمایه مالی" اندک اندک دست بالا را در تعادل قوای جهانی تصاحب می کند . از این نقطه به بعد "منشاء قدرت" آرام آرام از "قدرت نظامی" به "قدرت مالی" منتقل می گردد . پول بر جای سلاح می نشیند و آن را به خدمت خود در می آورد. اثرات این کودتای مالی در اروپا ابعاد وحشتناکی به خود می گیرد .

درخود امریکا تصفیه حساب "سرمایه کلان" با سرمایه های خرد و متوسط هزاران ورشکستگی بانکی را به دنبال دارد. صف بی پایان مردان و زنان و کودکان بیکار و گرسنه که برای جست و جوی کار و لقمه ای نان با پای پیاده ! از شهری به شهر دیگری روند و یا خود را به قطارهای باری کندرو می آویزند ، چهره امریکای سالهای پس از بحران را به تصویر می کشد.

اینها تنها یک روی سکه بحران جهانی است . روی دیگر سکه نمایش نفرت انگیز انهدام گسترده مواد غذایی هنگفتی است که به دور از چشم مردم گرسنه صورت می پذیرد . خرمن ها درو نمی شوند و در مزارع می پوسند . میوه ها را از درختان نمی چینند ! مقادیر هنگفتی گندم و پنبه و چیزهای دیگر نابود می شوند . برای آن که فقط تصویری از این جنایت سازمان یافته داشته باشید، ذکر یک نمونه شاید کفایت کند .

از ماه جون ۱۹۳۱ تا فیروزی ۱۹۳۳ ، بیش از ۱۴ میلیون کیسه قهوه برزیل که نزدیک به یک میلیون تن وزن داشت ، به دریا ریخته می شود ! اگر این قهوه را در میان تمام مردم جهان تقسیم می کردند ، به هر نفر نیم کیلو قهوه نه چندان ارزان می رسید . "ناظم حکمت" شاعر بزرگ ترک در این رابطه شعری سروده بود که ترجمه فارسی بخشی از آن چیزی بدین مضمون است :

*ما در دنیای زندگی می کنیم*

*که انسانها از گرسنگی می میرند*

*و ماهی ها قهوه می خورند!*

یکی از کلان سرمایه داران یهود و بانکدار مشهور انگلستان به نام "سیر هنری استراکوسک" *Sir Henry Strakosch* در جولای ۱۹۳۱ یعنی در دومین سال بحران و رکود عظیم اقتصاد جهانی طی یک اظهار نظر وقیحانه اعتراف کرده بود که در بازارهای جهان آنقدر کالا موجود است که تمام مردم دنیا می توانند در همان سطح زندگی که داشته اند بدون آن که هیچ کار دیگری انجام دهند ، تا دو سال و سه ماه دیگر هم زندگی کنند !

۸

حاصل زور آزمائی سرمایه مالی با بخشهای دیگر سرمایه داری صف آرائی جدیدی است در صحنه سیاست بین المللی ، سرمایه مالی نمایندگان خود را در همه جا به روی صحنه می آورد .

سقوط ناگهانی حکومت حزب کارگر انگلستان در اگست ۱۹۳۱ شکل عجیبی دارد . بدون این که طرح استیضاحی در مجلس عوام در جریان باشد ، به دنبال مذاکرات مخفیانه میان "رمزی مک دونالد" نخست وزیر حزب کارگر با رهبران احزاب دیگر ، همگی به اتفاق یک دیگر به دیدار شاه می روند و متعاقباً کابینه جدیدی تشکیل می شود که بسیاری از اعضای کابینه سابق و خود حزب کارگر خبر آن را اولین بار از طریق روزنامه ها می گیرند !

بدینسان حکومت حزب کارگر شبانه جای خود را به حکومت جدیدی می دهد که با وجود شراکت چند وزیر از احزاب لیبرال و کارگر ، اکثریت را حزب محافظه کار دارا بوده و "حکومت ملی" نامیده می شود . "رمزی مک دونالد" نیز علی رغم آن که از حزب کارگر اخراج می شود ، با اینحال همچنان نخست وزیر باقی می ماند و پارلمانی هم که از بالای سرش حکومت ملی تشکیل شده بود ، به کابینه او رأی اعتماد می دهد !

اولین رسالت "حکومت ملی" که در اساس به خاطر محقق کردن آنهم طراحی شده بود ، رها کردن سیستم پول متکی به طلا در ۲۳ سپتمبر ۱۹۳۱ می باشد . امری که یک بار در سال ۱۹۲۵ ، همانگونه که قبلاً اشاره کردم ، به بهای ضربه به صنایع داخلی انگلیس و اعتصابات گسترده کارگری ، جلو آن گرفته شده بود .

این تقلیل ارزش پوند ، به لحاظ موقعیت جهانی امپراتوری بریتانیا واقعه بسیار مهمی است . مفهوم این امر آن بود که انگلستان به طور موقت هم که شده رهبری مالی جهان را رها می کند و لندن که تا آن تاریخ مرکز پولی و پایتخت مالی جهان است ، دیگر موقعیت سابق خود را ندارد .

این واقعه در سراسر جهان به معنای آغاز پایان امپراتوری بریتانیا تعبیر می گردد و تاریخ ۲۳ سپتمبر ۱۹۳۱ به عنوان آغاز این ماجرای تاریخی اهمیت فراوان می یابد . با اینحال هنوز زمان انتقال قطعی قدرت به ایالات متحده نرسیده است . در سالهای بعد روباه پیر موفق می شود که با استثمار بیرحمانه هند و مصر ، مقادیر هنگفتی طلا از این دو کشور مستعمره خود بیرون کشیده و بر بحران خود مسلط گردد . از سوی دیگر صنایع بریتانیا نیز با پائین آمدن قیمت پوند و ارزانتر شدن تولیدات انگلیس در خارجه ، موفق می شود که وضعیت خود را به مراتب بهتر کند .

سال ۱۹۳۳ ، "سرمایه مالی" موفق می شود که از دل بحران عظیمی که خود به وجود آورده است ، نماینده و "رسول" خود را در جایگاه "ناجی" امریکا به حاکمیت برساند ! در انتخابات ریاست جمهوری نومبر ۱۳۳۲ "فرانکلین روزولت" با پیروزی بر "پرزیدنت هور" منفور ، پرزیدنت محبوب ایالات متحده می شود .

۴ مارچ ۱۹۳۳ ، پرزیدنت روزولت وارد کاخ سفید می شود . چند هفته بعد روزولت وضع کشور را در موقعی که او به ریاست جمهوری رسید به صورت کشوری که "وجب به وجب به سوی مرگ می رفت" توصیف می کند ! درست اندک زمانی پیش از این در ۳۰ جنوری ۱۹۳۳ به گونه ای کاملاً تصادفی ! در آن سوی دیگر دنیا ، یک رهبر محبوب دیگر با آرای ۵۲ درصد مردم المان و به صورت کاملاً دمکراتیک به حکومت می رسد . صف آرائی

میان "سرمایه ملی" میهن پرست ! از سوئی و "سرمایه فراملی" بی وطن از سوی دیگر به مرحله بلوغ خود رسیده است !

"آدولف هیتلر" در آغاز زمامداری خود به صراحت دشمنان المان را به نام مشخص می کند ! فراماسونها ، کمونیستها و یهودیان ..... هر سه آنها یک وجه مشترک اساسی دارند ، هر سه انترناسیونال و در چشم پیشوای جدید المان ، توطئه گرانی بی وطن هستند !

پایان بخش سوم ، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۳